

ابوتراب بیگ فرقتی *

ابوتراب بیگ متخلص به «فرقتی»، از اهالی اندجان یا جوشقان بوده، اما نشو و نما در کاشان یافته. وی در ابتدا کامی و مجدداً فرقتی تخلص کرده است. فرقتی از شعرای عهد شاه عباس ماضی^۱ بوده و در سال ۱۰۲۶ هـ/۱۶۱۷ م درگذشته است.

مؤلف شمع انجمن می نویسد:

”از قافیه سنجان عهد شاه عباس ماضی بود و گوی سخن از هم داستانها می ربود“^۲.

یک نسخه خطی دیوان فرقتی در کتابخانه رضا رامپور به شماره ۳۴۴۹ نگهداری می شود که در سال ۱۲۴۷ هـ/۱۸۳۱ م کتابت شده است و با قصیده ذیل آغاز می گردد:

دگر ز لاله نورسته کوه فصل بهار چو مادرست که فرزند پرورد بکنار

این نسخه شامل قصاید، ترجیع بند، ترکیب بند، مثنوی، مقطعات و غزلیات می باشد.

در یک قصیده که در مدح امام رضا^(ع) می باشد، فرقتی می سراید:

بلا سجود کند پیش درد حرمانم اجل پیاده رود در رکاب هجرانم

علی موسی جعفر که خاک درگه او بود به روز جزا نورچشم ایمانم

و در قصیده دیگر می گوید:

چو در دلت هوس قتل عاشقان آید ملک بصورت انسان ز آسمان آید

در ترجیع بند، ترکیب بند، مثنوی و مقطعات می سراید:

* استاد عابدی این مقاله را در تاریخ ۲۰۰۶/۷/۸ م به انجام رسانید.

۱. ۱۰۳۸-۹۹۶ هـ/۱۶۲۹-۱۵۸۸ م.

۲. نواب صدیق حسن خان: تذکره شمع انجمن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هجری، ص ۳۷۰.

ترجیع بند

ساقی بده آن باده که ماه شب تار است
 ما خشک لبان تشنه دیدار شرابیم
 دی مگیچه می خورد و بما جام فرستاد
 بیرون کنم از سینه غم خصم دژم را
 آن باده که گلگونه رخسار بهار است
 چون کاسه ما گشت تهی خانه خرابیم
 بهر لب ما بوسه به پیغام فرستاد
 در کعبه چرا جای دهم خیل صنم را

ترکیب بند

دی سوی گلشنم گذار افتاد
 بود در دل که چون بهار شود
 راه بر کلبه هزار افتاد
 چشم جان فرض لاله زار شود

مثنوی

راوی افسانه ارباب جود
 مردم آن قافله تا صبحگاه
 پرده ز رخسار معانی گشود
 گرم تگاپو شده چون باد راه
 بر در آن روضه فرود آمدند
 جانب آن کعبه خود آمدند

مقطعات

دوشم باعتبار تخلص گذاشتی
 گفتم تخلصی بکف آور ز بهر من
 تا هست نام شعر بعالم چو آفتاب
 هر روز بر سپهر فصاحت مکان کنی
 می خواستی بعجب مرا امتحان کنی
 تا در زمان ز شعر مرا داستان کنی

*

شکر خدا که آصف دوران تمام کرد

 باغی که هست عرصه او جای خوشدلی
 تا رنج او بجوی ز ماواوی خوشدلی

*

آنچنان مسجدی که چرخ برین
 گفتمش منزل خدای کریم

*

میوه بستان حکمت نور دین
 در آخر بعضی ابیات از غزلیات این شاعر انتخاب کرده، تقدیم می شود:
 چشم سیهت گرم کند اهل فسون را
 از جام نگه باده دهد اهل جنون را

*

شکر خدا که کرد اثر ناله‌های من شد آشنای ما بت ناآشنای ما
*
پیش ما فرقی میان مسجد و بتخانه نیست آنچه در مسجد نباشد خانه خمار هست
*
نیست ما را بچمن رغبتی ای باد صبا تعزیتخانه مرغان گرفتار کجاست
*
ای دل امروز که خلوت گه جانان اینجاست غم خود گوی که آن زود پشیمان اینجاست
خضر ره بود دلیلم چو بکوی تو رسید گفت از اینجا مگذر چشمه حیوان اینجاست
*
یار مستغنی فلک نامهربان طالع زیون ای اجل رحمی بحالم کن که وقت مردن است
*
یارب چه کرده‌ایم که مخصوص قتل ماست آن تیغ زهر داده که نامش تغافل است
*
در روزگار هرچه عزیز است خوار تست این رسم تازه‌ایست که در روزگار تست
ترسیده است چشم اجل از نگاه تو آسوده آن کسی که غریب دیار تست
*
در ایام غمت بی‌غم تنی نیست ز خون دیده خالی دامنی نیست
ز شور بلبلانم گشت معلوم که گل چیدن کم از خون خوردنی نیست
*
خوش آن دم که زلفت پریشان نشیند سیه پوش در مرگ ایمان نشیند
اسیری که بیمار عشق تو باشد اجل بر سرش چون طیبیان نشیند
*
در حرم مشتی ز خاک کوی جانان ریختند خاک خواری در میان کفر و ایمان ریختند
*
دیدم و سوختم از آتش غیرت که دلم سجده در پیش بت برهمن آسا کردم
*
زاهد شده خوشحال ک زَنار فگندیم ما خود گرهی چند برین تار فگندیم
*
بس که از علم پرستش بی‌وقوفم هر زمان می‌زند کفر برهمن خنده بر ایمان من